بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 4 بهمن 1396.

عرض کنم خدمت شما که ما یک مطلبی را از حاشیه شهاب برداشت کرده بودیم ان این است که کأنه مفضّلٌ علیه در بعولتهنّ احقّ بردهنّ خود بعوله هستند در ظرفی که اراده اصلحاح نداشته باشند. عبارتی بود که من چون عبارت را سریع دیده بودم آن جور تفسیر کردم حالا عبارت را می خوانم بعد که یک مقداری دقت کردم دیدم که ظاهرا آن جوری که ما برداشت کرده بودیم ایشان نمی خواهد بگوید چیز دیگری می خواهد بگوید عرض می کنم حاشیه شهاب بر تفسیر بیضاوی است. بیضاوی عبارتش این است در آیه شریفه تفسیر بیضاوی یک چیزی شبیه شرح مزجی آیات قرآنی است که آیات را می آورد و توضیحات را در حاشیه اش می دهد. می گوید

اذا ارادوا اصلاحا بعد می گوید بالرّجعه لا اضرار

اذا ارادوا اصلاحا بالرجعه لا اضرار المرأه. و لیس المراد منه شریف دارد که باید به احتمال زیاد شرطیت باشد. شرطیت قصد الاصلاح للرجعه بل الترحیض که تحریض درست است. بله التحریض و المنع من قصد الاضرار. می گوید این قید اذا ارادوا اصلاحا که گفته است به جهت این است که می خواهد بگوید که قصد اضرار حرام است. و تحریک کند افراد را که این حرمت را مرتکب نشوند. نه این که شرط تحقّق حکم وضعی رجوع قصد اصلاح هست. در حاشیه شهاب می گوید لأنّه لو راجعها للضّرار صحّت الرجعه بالاتفاق. و بحثی در این نیست که اگر رجوعش برای ضرار باشد رجعت بالاتفاق صحیح است. این را دیدم این بالاتفاق که اینجا دارد یک توضیحی جسّاس داشت که آن هم توضیح قابل توجهی است و باید یک مقداری روی آن تأمل کرد ولی اصل توضیحش جالب است. می گوید که در بعضی آیات دیگری هست که می گوید که اگر کسی به قصد اضرار مراجعه کرد فانّه عاصم قلبه.

سؤال:

پاسخ: عاصم قلبه هست ظاهرا می گوید که به قصد اضرار اگر شما فرض کنید می گوید اگر واقع نشده باشد اصلا چه گناهی انجام داده است این معنایش این است که یک گناه اینجا واقع شده است چون واقع شده است اینها با این کاری که انجام داده است شما دارید گناه را انجام می دهید. به آنها هم تمسک کرده است. نمی خواهم ح الا وارد بحثش شوم که آیا از آن می شود استدلال کرد یا نمی شود استدلال کرد ولی به هر حال به ادله شرعیّه هم بر صحّت رجعت استدلال هم شده است از آیه قرآن هم استدلال شده است. ولی خب اصلش مسلّم است بالاتّفاق

و وجه التحریض من نفی الاحقّیه اذا لم یرید الاصلاح و هو ظاهرٌ.

من سابق از این عبارت این طوری برداشت کرده بودم ایشان می خواهد بگوید چون آیه دو صورت را دارد با هم مقایسه می کند می خواهد بگوید که کأنه مراد از احقّ این است که هم وضعا صحیح است هم تکلیفا صحیح است جایز است می گوید آن صورتی که قصد اصلاح ندارید این مجموعه وضع و تکلیف وجود ندارد. وضعش که مسلم است پس یعنی این که جواز تکلیفی اش وجود ندارد و حرمت تکلیفی هست. این جوری عبارت را معنا می کردند که از آن استفاده می کردند که مفضّلٌ علیه، خود این بعوله هستند در حالتی که قصد اصلاح ندارند. ولی بعد به ذهنم یک مطلبی رسید که بعدا هم دیدم که در بعضی از کتب تفاسیر هم اشاره دارد ظاهرا اشاره ناظر به همین مطلب است. آن این است که ایشان می خواهد این را بگوید که می گوید که ما از کجا می فهمیم که ایه شریفه در مقام تحریک است به خاطر این که کأنّه آیه ادعائا می خواهد بگوید اگر قصد اصلاح نداشته باشید اصلا کأنّه صحیح نیست. چیزی که صحیح است ولی حرمت را به دنبال دارد ادعائا به معنای غیر صحیح تلقّی شده است. همین که این غیر صریح تلقی شده است خودش یک تحریک

چرا یک کاری انجام می دهید که این کار کأنّه غیر صحیح است. مثل این که غیر صحیح است. این صحیحی که عقاب به دنبالش داشته باشد صحیحی که جهنّم به دنبالش داشته باشد این که صحیح نشد. صحیح اگر می خواهد صحیح باشد باید عقاب و اینها هم به دنبال نداشته باشد. یک بحث نفی الاحقّیّه نفی ادعایی احقّیه است می خواهد بگوید. حقیقی که نیست آن نفی ادعایی از ان حرمت قصد اضرار استفاده می شود. و خود همین کفایت می کند. بعد دیدم این عبارت

سؤال:

پاسخ: مفضّل علیه اصلا ربطی به این ندارد. در مقام مفضّل علیه و اینها نیست. تقریبی که ما می کردیم گفتیم این می خواهد مفضل علیه را

نه بحث این است که گفته است که در صورتی که قصد اصلاح داشته باشند احقّ هست مثلا از زنان. احق هستند از خطاب. آن مفضّل علیه مثلا زنان باشد خطاب دیگر باشد مفضّل علیه اش ممکن است خیلی چیزهای دیگر باشد. برای تعیین مفضّل علیه نیست. بلکه این هم که می گوید نفی احقّیّه نه به اعتبار این که مفضّل علیه اش چیست به اعتبار آن نفی ادعایی. بعد دیدم آلوسی در روح المعانی هم عبارت دارد که پیداست ناظر به همین عبارت است. در حاشیه شهاب جلد 2 صفحه 534 بود. در روح المعانی جلد 1 صفحه 529 می گوید بل المراد تحریضهم علی قصد الاصلاح حیث جعل کأنّه منوط به ینتفی بانتفاعه. می گوید همین که کأنّه منوط به قرار داده است یعنی همان چیز ادعایی. شرطیّت ادعایی. همان شرطیت ادعایی از آن استفاده می شود که یک امر محرّمی هست. خود همین تحریض از آن استفاده می شود. و منهنا یظهر یک وجه برای اذا ارادوا اصلاحا که چرا این اذا ارادوا اصلاحا آورده شده است همین است. بحث این است که این شرطیت ادعایی است نه شرطیت حقیقی. یعنی می گوید کأنّه مشروط به این قید است. در مقام ادعا این بحث را آورد هاست. من تصوّر می کنم که این وجه فی نفسه وجه قابل توجهی است. ولی وجه های دیگری که ما ذکر می کردیم از این وجه اقوی هست این که بگوییم اذا ارادوا اصلاحا می خواهد ادعائا آن را نفی کند نه اینا ظاهرش بحث ادعایی نیست به خصوص با توجه به مشابهاتی که در قبل این آیه و بعد از این آیه دارده که ناظر به این است که اگر در مقام عمل کسی ان کنّ یؤمنّ بالله و الیوم الآخر در آن آیه و همچنین در فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا یقیما حدود الله امثال اینها مجموعه اینها را کنار هم بگذاریم این سه آیه را ان احتمالی که اینجا ما مطرح می کردیم که اینجا در واقع جزای شرطش مقدّر هست و آن روشن تر هست از این احتمالی که در این کتاب ها مطرح

البته این احتمال هم خب احتمال قابل توجّهی است نمی شود از دقّتی که در این احتمال هست به راحتی گذشتیم. خب یعنی قصد اضرار در مقابل قصد اضرار است. حالا یک موقعی طرف قصد اصلاح ندارد ولی انگیزه آزار هم ندارد. آن را نمی خواهیم بگوییم این قصد اصلاح در مقابل قصد اضرار است. یعنی یک نوع مفهوم حصر اضافی دارد. این که شما به قصد اصلاح باشد به قصد اضرار نباشد خب اضرار به مؤمن ذاتا حرام است دیگر. حالا خیلی مهم نیست شما بگویید قصدش حرام است قصد محرّم حرام است و اینها خود آن قصد اضرار خارجی اش که حرام است این مقدارش کافی است.

سؤال:

پاسخ: اذا ارادوا اصلاحا مگر بگوییم اذا ارادوا اصلاحا یعنی اذا اراد الرجعه. خود اصلاح یعنی اصلاح به زندگی سابق. یعنی در واقع آن عقد ازدواجی که به وسلیه طلاق خراب شده است آن را انسان درستش کند ولو اینکه آن درست کردنش به قصد اضرار باشد امثال اینها. می شود ولی شاید خلاف ظاهر باشد که اصلاح را به این معنا بگیریم و این ظاهرش این است که غیر از ردهنّ است. این اصلاحا خود ردهنّ است. اذا ارادوا اصلاحا یعنی اذا ارادوا ردهنّ. در واقع آن خیلی یک مقداری خالی از ظاهرا بعید است مرادش

سؤال:

پاسخ: نه شرط محقّق موضوع هم باشد یعنی اگر اراده اصلاح کنند اگر اراده رجوع کنند حق رجوع دارند. خیلی لطیف نیست. یعنی اگر کسی اراده رجوع داشته باشد حق رجوع دارد می تواند از این حقش استفاده کند. نه این خیلی نکته جالبی به نظر نمی رسد. علاوه بر اینکه خود آن اصلاح را هم به این معنا گرفتن خالی از بعد نیست این معنا ظاهرا همین جوری که آقایان معنا می کنند که اصلاح در مقابل اضرار مرأه است و امثال اینها که اتفاقا در همین آیات مربوط به عده و اینها روی این مطلب تکیه شده است. که در عدّه شما رجوع که می خواهید بکنید به قصد اضرار نباشد. آیات دیگر صریحا این مطلب را دارد. مثل ... ضرارا و امثال اینها آنها اشاره به همین است که قولٌ معروف فامساک بالمعروف أو تصریحٌ باحسان. اگر می خواهید امساک بکنید یعنی این چه رجوعتان چه عدم رجوعتان باید همراه با ملاطفت و بالمعروف باید باشد بالاصلاح باشد چون بالأخره زندگی هایی که از هم پاشیده شده است نیازمند زمینه های روانی ای است که اهمیت روانی جامعه و اهمیت روانی خانواده را مختل نکند. یک سری قید و قیوداتی شارع مقدس این جاها ذکر می کند که آن به هر حال بدی ای که اصل طلاق و جدایی دارد و امثال اینها با این تعبیراتی که در موردش اندیشیده می شود یک مقداری کم شود. خب حالا برگردیم به بحث و بعولتهنّ احقّ بردهنّ. صحبت سر این بود که این بعولتهنّ احقّ بردهنّ، مراد چیست. مفضّل علیه اش کدام است. یک بیانی از مرحوم علامه طباطبایی نقل کردیم و در موردش صحبت کردیم. یک معنای دیگری در مورد احقّ اینجا در کلمات آقایان هست در حاشیه همین شهاب یک معنای دیگری کرده است و البته با تعبیر قیل. می گوید قیل المراد البعولت احقّ بالرّجعه منهم بالمفارقه. مفضّلٌ علیه را خود بعوله گرفته است. می گوید که بعوله دو حق دارد. حق دارند رجوع کنند حق دارند رجوع نکنند. می گوید نسبت به این که رجوع کنند حق بیشتری دارند. به اعتبار این که شارع مقدس حس کرده است برای رجوع کردن. حسّ به رجوع است به این اعتبار احقّ بودن به اعتبار استحباب رجوع در مقابل عدم استحباب که در فرض مفارقت وجود دارد. بعد مثال می زند کهذا بصرا اطیب منه رطبا. به خرما اشاره می کند می گوید که این خرما آن هنگامی که بصر هست و هنوز خشک

بصر فکر کنم قبل از چیز است دیگر نارس است هنوز نرسیده است می گوید این نرسیده اش از آن زمانی که رسیده است و تبدیل به رطب شده است بهتر است. نمی دانم حالا این شیره خرما را تکذیب می کرده است یا تعریف می کرده است این در این مقام گاهی اوقات به کار برده می شود.

علی أیّ تقدیر گاهی اوقات مفضّلٌ علیه همان مفضّل است ولی دو حالت را با هم مقایسه می کند. خب این معنا به نظر می رسد که خلاف ظاهر باشد جدّا جایی که مفضّل و مفضّل علیه یک شیء باشد نیاز به ذکر دارد مثل همین هذا بصرا منه رطبا باید ذکر شود اما هر دو حالت به خصوص هم ان بعولتهنّ احقّ بردهنّ می گویند مفضّلٌ علیه خودش هست در یک حالت دیگری. نه خودش را ذکر کرده است نه آن حالت را ذکر کرده است. خیلی مستبعد است که مفضّل علیه چیزی باشد که هیچگونه ذکری در موردش نشده باشد. این خیلی بعید است که مراد این باشد. این هم معنای دوم. معنای سوم معنایی است که فخر رازی فخر رازی اینجا دو معنا کرده است من عبارت فخر رازی را یادداشت کرده ام برای شما می خوانم. فخر رازی در ذیل این آیه می گوید که خلاصه در مورد این آیه چند سؤال است.

السؤال الاول ما فائده قوله احق مع انّه لا حق لغیر الزوج فی ذلک الجواب من وجهین الاول انّه تعالی قال قبل هذه الآیه و لا یحلّ لهنّ ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ، کأنّه تقدیر الکلام فانّهنّ ان کتمن لأجل ان یتزوّج بهنّ زوج آخر فاذا فعلن ذلک کان زوج الاول احق بردهن و ذلک لانّه ثبت للزوج الثانی حقٌّ فی الظّاهر فبیّن ان زوج الاول احق منه و کذا ادعت انقضاء اقرائها ثم علم خلافه فالزوج الاول احق من الزوج الآخر فی العدّه.

معنای اولی که خلاصه می کند این است که ا گر به دلیل یک جهتی زن آمد و در ایام عده شوهر کرد

یعنی جامعش کتمان معتده بودن یا به دلیل این که عرض کنم چیز حالا یک شیء سومی هم هست که ایشان ذکر نکرده است. مطلق کتمان معتده بودن و شوهر دار بودنش را کتمان کرد. گفت من شوهر ندارم رفت ازدواج کرد. یا گفت که شوهر داشته ام عده ام سپری شده است در حالی که عده اش سپری نشده بوده است و رفت شوهر کرد. یا این که این که الآن در عدّه است را انکار کرد به دلیل این که ان حملی که در شکمش بود را انکار کرد. همین مثال هایی که جامعش این است که خانم به خاطر پنهان کردن معتده بودنش رفته است و شوهر کرده است. اینجا مقایسه بین شوهر اول یعنی شوهر حقیقی و شوهر ظاهری است. می گوید شوهر حقیقی از شوهر ظاهری احقّ است. احق بودن به اعتبار آن حق ظاهری ای که اینجا وجود دارد. ولو ظاهرا کأنّه حق دارد این حق واقعی با آن هست و احق بودن به اعتبار آن ظاهری بودن هست.

سؤال:

پاسخ: این برای توضیح بیشتر این آیه این مطلب را عرض کنم آن این است که در آیه شریفه جمعه که می گوید که

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلاَةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلاَةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

علی أیّ تقدیر می گوید که شما این که بیایید نماز جمعه شرکت کنید

یعنی در واقع می خواهد بگوید که این که شما بیایید با نماز جمعه خواندن به ثواب الهی برسید این ثواب الهی از لهو و تجارت بهتر است. خب این بهتر است یعنی چه؟ بهتر که نیست یعنی آن چیزی که شما ظاهرا در آن خیریتی می بینید، نه آن خیریّت در واقع در این یکی است در ما عند الله است. بنابراین این در مقام مقایسه یک خیر ظاهری و خیر واقعی است. می گوید خیر واقعی این است نه ان که شما خیال می کنید خیر است. خب این هم تفسیر این مطلب. ولی به نظر می رسد که این که ما این جاها را به معنای خیر ظاهری بگیریم این معنا درست نیست عرض کنم خدمت شما نه مراد حتی در آن آیه هم خیر واقعی مراد است در این آیه شریفه احق هم می توانیم احق را به معنای خودش بگیریم. این که مفضّلٌ علیه را ثبوت مبدأ در حقش را به اعتبار یک امر ظاهری گرفتن یک نوع تجوّز است. و این تجوّز باید دلیلی داشته باشیم. اگر هیچ دلیلی نداشته باشیم فقط راه حل این باشد خب این عیب ندارد یک مطلبی را می توانیم به آن توجه کنیم ولی بدون دلیل این را گرفتن مطلب درستی نیست. در آیه قرآن می گوید که بابا شما این تجارت که بکنید لهو و تج ارت و امثال اینها بکنید در این دنیا یک فایده گیرتان می آید ولی فایده آخرتی که بهتر است. خیر است به اعتبار این که نه این که این فایده ندارد می گوید در مقابل این رفاه و فایده زودگذر موقتی فایده ای که هم کمّا بیشتر است چون شما هر چیزی که باشد ده برابر به شما پاداش داده می شود هم کیفا بیشتر است هم از جهت استمرار. خالد هست خلود د ارد و امثال اینها از هر جهت که شما در نظر بگیرید این بهتر است. آن خیریتی که هست ولو همان رفاهی که واقعا خب رفاه چیزی است که انسان را برای آدم خوب است دیگر. این مراد از خیر خوبی دائمی مستقر امثال اینها نیست. همان فایده زودگذری که در تجارت دنیوی برای انسان حاصل می شود می گوید که در این تجارت یک چیز مختصری گیرتان می آید ولی آن که ما عند الله که گیرتان می آید خیلی بهتر است. هم کما بهتر است هم کیفا بهتر است هم مدتا بهتر است و آن دائمی است این موقت است امثال اینها. معلوم نیست که مراد از آن خیر بودن این است که خیر ظاهری در مقابل خیر واقعی اینها چون کلمه خیر را به معنای آن خیر دائمی گرفته اند یعنی آن ماده خوبی ای که در کلمه خیر افتاده است آن ماده اش را آن خیر مستمر حقیقی امثال اینها گرفته اند گفته اند خب دنیا که خیر نیست. نه خب دنیا هم یک خیریتی دارد دیگر. رفاه برای انسان ایجاد می کند.

ولی تعبیری که می گوید ربّ شهرهٍ در آن روایت هست می گوید گاهی اوقات یک شهوتی شما را مانع شهوت های زیادی می شود. آن شهوت را پذیرفته است که شهوت است بالأخره یک آسایشی است ولی می گوید که این آسایشی که باعث می شود که جلوی آسایش های زیاد را بگیرد این ارزش ندارد. یا مثلا ببینید گاهی اوقات می گوید که دلهای شما چیزش فقط بهشت است. فلا تبیعوها بغیرها. این نمی خواهد بگوید که عرض کنم انسان نفس خودش را برای دنیا خرج کردن این دنیا ارزش ندارد. می گوید این دنیا ارزشش کمتر از آن چیزی که نفس را در راه آن انسان خرج کند. نه حالا چیزهای دنیوی هم یک ارزش هایی دارد ولی این ارزش نسبت به هزینه ای که انسان می کند و نفس خودش را هدیه می کند قابل مقایسه نیست. بنابراین عرض من این است ظاهرا در همان آیه هم مراد مقایسه خیر واقعی یعنی چیز ظاهری نیست. ثبوت خیریّت در لهو و تجارت به اعتبار این است که افراد خیال می کنند خیر است نیست. واقعا آن شخصی که بازی می کند یک رفاه دنیوی گیرش می آید. شخصی که تجارت می کند یک سود دنیوی گیرش می اید ولی این سود در مقابل سودی که می توانسته است به دست بیاورد کمتر است. الکیس کیس الآخره اشاره به همین است که می گوید که آن که می آید یک هزینه ای می کند در مقابل این هزینه باید چیز زیادی گیرش بیاید. شما یک سرمایه زندگی را از دست می دهید در مقابلش یک چیز مختصری گیر می آورید. در حالی که اگر شما می خواهید تجارت کنید با خدا تجارت کنید که تجارت با خدا سودی که گیر شما می آید سود بیشتری است. ببینید این یک نگاه نگاه صوفی گرایانه است. دنیا ارزش ندارد دنیا یک نگاه است و یک نگاه هم نگاه آیات قرآنی است. اینها را به رسمیت می شناسد می گوید که خوب است ولی خوبترش وجود دارد. یک موقعی می گوییم که اصلا این دنیا مذموم است نسبت به دنیا با دید منفی انسان نگاه می کند ولی یک موقعی است که می گوییم نه دنیا خوب است ولی خوبترش وجود دارد. شما حواستان باشد که این خوب را به خاطر این خوب خوب تر را از دست ندهید. آن ما عند الله خیر من اللهو و من التجاره به این معنا است. آیه قرآن هم احق را بعد در مورد معنایش توضیح می دهیم می شود کاملا معنا کرد به معنای احق خودش بدون این که نیاز داشته باشیم که تأویلی در مورد احق مدعی شویم. یک نکته دیگری در کلام فخر رازی وجود دارد که آن این است که این باشد و زوج دوم باشد این صورت نادری است. آیه شریفه که ما به عنوان مؤیّد گفتار فخر رازی ذکر کردیم در آن خب باز ممکن بود بعضی ها این را گفته اند که مراد از خیریت چیز ظاهری است. به اعتبار اینکه ظاهرا افراد آن را ترجیح داده اند کلمه خیر به کار رفته است. عیب ندارد ولی در آیه شریفه مفضّلٌ علیه که ذکر نشده است. شما یک مفضّل علیه می خواهید بر آن بتراشید که اصلا به ذهن هیچ بنی بشری نمی رسد. شما برای این که مشکلاتتان را حل کنید بگویید که این احق را یک جوری جور کنید این صورت ها را آن تفسیری که معمول افراد می گویند احق به معنای حقیق است از این به ذهن انسان بیشتر نزدیکتر هست تا آن تفسیر هایی که شما مطرح می کنید. این هم وجه اولی که فخر رازی ذکر کرده است.

وجه دومی که فخر رازی ذکر کرده است یک وجهی است که من عبارتش را می خوانم ببینید شما چطوری این عبارت را معنا می کنید و خیلی عبارت مندمج است. من یک احتمالی در معنایش به ذهنم خطور کرده است ولی حالا یک عبارتی بخوانیم ببنیم چه می گوید ایشان. وجه دوم

الثانی اذا کانت معتده فلها فی مضی العده حقّ انقطاع النکاح فلما کان لهنّ هذا الحق الذی یتضمّن ابطال حق الزوج قال ان یقول و بعولتهنّ احقّ من حیث انّ لهم ان یتطلوا بسبب الرجعه ما هنّ علیه من العده. یک همچین چیزی را دارد. عبارت من حدس می زنم که این همان مطلبی هست که با یک مقداری روشن تر مرحوم علامه طباطبایی می خواهند بگویند. وجه علامه طباطبایی همین است. کأنّه می خواهند بگویند که این عن یبطلوا بردهنّ را این «ب» اش را می گوید که «ب» سببیت است. متعلّق به احقّ نیست این به سبب رجعه ای که اینجا آورده است تفسیر بردهنّ است. می خواهد بگوید که آخه این عبارت اولیه اش این است که کأنّه الآن زن حق دارد فلها فی مضی العده حق انقطاع نکاح. یعنی چه؟ آخه مضی عده مگر دست زن است؟ اگر یک چیزی باشد که زن بتواند آن سببش را ایجاد کند خب ما می گوییم زن چون می تواند این سببش را ایجاد کند به دلیل در اختیار بودن سبب نسبت به مسبب تسلّط پیدا می کند. اگر مضی العده در اختیار زن بود می گفتیم آن انقطاع نکاحی که بعد از مضی عده حاصل می شد در اختیار زن هست چون می تواند کاری کند که این عده مضی پیدا کند می تواند کاری کند که این عده مضی پیدا نکند اگر آن جور بود عیب نداشت ولی مضی عده دست زن نیست که بگوییم لها فی مضی العده حقّ انقطاع النکاح. معنای ابتدایی که از عبارت به ذهن می آید. فلمّا کان لهنّ هذا الحقّ الذی یتضمّن ابطال حق الزوج. این یعنی چه؟

سؤال:

پاسخک من تصور می کنم که این اشاره به همان مطلبی هست که مرحوم علامه طباطبایی گفته اند. بحث این است که زن می تواند بعد از این که عده تمام شد ازدواج کند. شوهر همین الآن می تواند زوجیّت را ایجاد کند. زن بعدا می تواند. همین الآن هم این جمله صحیح است که به نحو قضیه تعلیقیّه اذا مضی العده حق لی عن اتزوّج. آن خانم می گوید که بعد از مضی این جمله قضیه شرطیه همین الآن هم صادق هست. به اعتبار این که همین الآن این قضیه تعلیقیه صادق هست این اعتبار باعث شده است که آن کلمه احقّ را آورده است. من همچین چیزی می توانم عبارت را معنا کنم. که بازگشت باید بکند به همان فرمایشات آقای طباطبایی که آن فرمایش یک مقداری نکته دار هست و نکته اش یک مقداری

خیلی ابهام دارد اگر مرادشان این باشد ما نسبت به کلام مرحوم آقای طباطبایی می گفتیم اندماج دارد این اندماج دارد این سرتاسرش مندمج است. اصلا اندماج است نه اندماج دارد. این اگر مراد این باشد. مراد فخر رازی. و الا این چیزی که از عبارتش هست من خیلی مطلبش را سر در نمی آورم که ایشان چه می خواهند بگویند.

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن مهم نیست. مرحوم علامه طباطبایی مفضّل را خطّاب قرار داده بودند اینجا زوجه قرار داده بودند من عرض کردم در توضیح که آن هم که می گفتم اشاره به همین بود که این کلام فخر رازی و کلام علامه طباطبایی جوهرا یک جا است آن که حالا مفضّل علیه را خطّاب قرار دهیم یا خود مرأه قرار دهیم خیلی در آن نکته ای که این استدلال پایه آن هست و این تفسیر باید به آن استوار هست خیلی دخالت ندارد. خب این هم یک معنا. یک معنای دیگری حالا عبارتش را می خوانم ببینیم ایشان چه می خواهند بگویند. و بین در اساله القرآن المجید و اجوبتها در مورد محمد بن ابی بکر رازی یک کتاب خیلی خوبی است کتابی هست که سؤالات مطرح می کند در مورد شبهاتی که در ایات قرآنی وجود دارد جاهایی که گیر داشته است سؤالی مطرح می کند و پاسخی معمولا مختصری هم دارد و معمولا هم نکته دار است و کلّ مثلا قرآن را در یک جلد این سؤال و جواب ها را مطرح کرده است و سؤالات قابل توجهی است. این اسألت القرآن المجید و اجوبتها صفحه 16 یک همچین عبارتی دارد. فان قیل کیف قال حالا دیگر وقت گذشته است این عبارت را ملاحظه فرمایید اصلا عبارت چیست این عبارت را ببینید من هم تفسیر عبارت و هم بحث این عبارت و یک چیزی که من خودم بعد به ذهنم رسیده است را بعدا در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد